

<div><span><span> </span> <span> </span></span></div> <span></span>	<div><span><span> </span> <span> </span></span></div> <span></span>
<div><span><span> </span> <span> </span></span></div> <span></span>	<div><span><span> </span> <span> </span></span></div> <span></span>

اثر انگشت

امیدآر مین

۲۰ شهریور سال ۶۵ زَن جوانی در تماس با پلیس شهری ادعا کرد، همسر جوانش در غیاب‌وی به قتل رسیده است.

در صحنه قتل یک زن به سر و صورتش می زدو در این میان مردی نیز آشفته حال در چند قدمی دوزن ایستاده بودو به آن ها دلداری می داد. وقتی ماموران وارد قتلگناه مرد جوان به نام علی شدند در گوشه‌ای از اتاق پذیرایی جسد او را دیدند که طاقباز افتاده بود.

متخصصان جنایی پس از کالبد شکافی در گزارشی اعلام کردند مقتول به خاطر فشار به گلولیش کشته شده است.

ماموران آگاهی شهری در بررسی‌های خود دریافتند دوزن و مرد همراه قربانی همسر، خواهر زن و با جناقش بوده اند.

ثریا، همسر مقتول در بازجویی ها ادعا کرد در خانه خواهرش- سمیه- مهمان بودند و چون علی سر و کله اش پیدا نشده بود با نگرانی به خانه مراجعه کردند و با این جنایت روبه‌رو شدند.

با به دست نیامدن هیچ گونه سرنخی از عاملان این قتل، تحقیقات به بن‌بست رسید و پرونده در دادگاه عمومی شهری پایگانی شد.

۱۰ سال بعد از این جنایت، پرونده قتل علی باز هم در اختیار کارآگاهان جنایی تهران قرار گرفت. ستوان «م» به بازخوانی اوراق پرونده‌قطور این قتل پرداخت. در پرونده مشخص بود که علی با همسر و حتی خواهر زن خود بدرفتاری می کرد. همسایه ها ادعا کرده بودند او هر شب ثریا را کتک می زد و چندباری نیز باجناقش را از خانه بیرون انداخته بود.

ز سوی دیگر، دوزن و یک مرد که ردپایشان در پرونده بود، هیچ شاهدهی نداشتند تا تایید کند آن ها در لحظه وقوع قتل در خانه خودشان بودند بلکه آن ها یکدیگر را تایید کرده بودند.

ستوان «م» در اولین اقدام ثریا را به آگاهی تهران احضار کرد تا بتواند وی را تحت بازجویی قرار دهد. روز قرار به جای او سمیه خود را به افسر پرونده معرفی کرد و بهانه آورد که خواهرش در سفر است.

ستوان «م» با وجود این که بازجویی از ثریا بارامهم می دانست اما سمیه نیز باید بازجویی می شد، به همین دلیل از فرصت استفاده کرد و سمیه را پشت میز بازجویی نشاند:

مهمان مقتول چه کسی بود؟

۱۰ سال است که نه تنها ما بلکه پلیس هم نتوانسته است آن را بشناسد و حالا شما از من می پرسید چه کسی است؟!

یعنی هیچ شناختی از وی نداشتید؟

شوهر خواهرم به خاطر خلافتکاری هایش دوستان زیادی داشت به همین دلیل تا کنون قاتلش شناسایی نشده است.

ثریا هم نمی شناخت؟

او آن قدر از شوهرش می ترسید که جرئت نداشت اسم مهمان علی را بداند یا بپرسد.

وقتی ستوان «م» تصور کرد با هم رویه سابق و تکراری در بازجویی را پیش می برد و هیچ سرنخی به دست نمی آورد، از سمیه خواست با پیدا کردن ثریا هر چه زودتر او را برای تکمیل پرونده به اداره آگاهی ببرد.

۴۸ ساعت بعد ثریا در حالی که آدامسی به دهان داشت و می خندید وارد شعبه ویژه قتل شد. وقتی سمیه ستوان «م» را نشانش داد، او با تمسخر گفت: این پسری به باهیکل کوچولوش می خواهد پرونده قتل شوهر من را پیگیری کند، بعید می دانم و...

ستوان «م» با وجود شنیدن این حرف های تمسخرآمیز چیزی به روی خود نیاورد و از ثریا خواست پشت میز بازجویی بنشیند.

با شوهرت اختلافی داشتی؟

باز هم سوال های تکراری، خبر با ما من هیچ مشکلی با علی نداشتم.

چه کسی با شوهرت اختلاف داشت؟

با همه دوست و آشنا به جز من. او به دلیل بدرفتاری هایش همیشه با این و آن در گیر بود اما نه به آن اندازه که تصور کنیم شوهرم را بکشند.

روز قتل چه شد؟

من ظهر از علی خداحافظی کردم و رفتم خانه خواهرم. تا شب آن جا بودم. وقتی خبری از شوهرم نشد و تلفن های ما را بی جواب گذاشت واز شوهر خواهرم خواستم ما را به خانه ببر، وقتی وارد اتاق پذیرایی شدم، جسد را دیدم.

پس چیزی در باره قتل نمی دانی؟

بله نمی دانم.

اظهارات خود را چگونه گواه می کنی؟

امضا می کنم. البته اگر بخواهی انگشت هم می زنم.

ستوان وقتی لحن تمسخرآمیز ثریا را شنید خنده ای کرد:

بله، انگشت هم بزَن، اصلا از همه انگشتانَت باید انگشت نگاری به عمل آید. بعد در میان حیرت ثریا، بر که سفیدی جلوی روی او گذاشت و از این زن خواست با فشار یک به یک انگشتانش داخل جوهر روی بر که سفید انگشت بزَند.

وقتی این کار صورت گرفت، ستوان «م» یک برگه سفید در حالی که ثریا و سمیه نمی توانستند سمت دیگر آن را ببینند به دست گرفت و برگه انگشت نگاری از ثریا در کنار آن گذاشت.

بعد از لحظاتی دقت کردن روی این دو برگه با خنده ای رو به ثریا کرد و گفت: «آثار انگشتان شما عین آثار انگشتانی است که در محل جنایت و روی جسد به دست آمده است...».

ثریا با دستپاچگی پرسید:

آثار انگشتان من امکان ندارد، کجای جسد بود؟!

روی گلولی شوهرت که نشان می دهد تو قاتل هستی؟

امکان ندارد، من فقط پاهایش را گرفته بودم.

پس تو در قتل شرکت داشتی؟

بله، اما من گلولی شوهرم را فشار ندارم بلکه شوهر سمیه بود که این کار را کرد، من پاهو و سمیه دستان علی را گرفته بودیم.

ادعاهای ثریا با صحنه قتل مطابقت داشت. سمیه با شنیدن اعترافات خواهرش سر به زیر انداخت و آرام گریه کرد.

چرا او چگونه علی را کشتید؟

او بدجوری ما را اذیت می کرد. دیگر عاصی شده بودیم. چندین بار از پول های شوهر خواهرم سرقت کرد. چندباری تریاک هایش را بالا کشید. با سمیه رفتار های زشتی داشت به همین دلیل نقشه قتل او را کشیدیم.

روز جنایت وقتی همسرم طبق معمول شروع به فحاشی به من و خواهرم و شوهر خواهرم کرد دیگر دوام نیاوردیم و به وی حمله کردیم که من پاهایش را گرفتم، سمیه دستانش را گرفت و شوهر خواهرم روی سینه اش نشست و با دستانش گلولی او را افشرد.

می دانستی هیچ اثر انگشتی روی جسد به دست نیامده بود؟

پس چرا گفتید اثر انگشتان من روی گلولی علی بود!

خودت این سرنخ را با تمسخر هایت دادی، در واقع یک دستی خوردی. تصور نمی کردم رو دست بخورم اما خوب شد پس از ۱۰ سال امشب راحت می خواهم. علی مرد خوبی نبود اما در هر قتلی عذاب وجدان وجود دارد.

دختر نو جوانی که با فرار از خانه به پا توق فساد یک زن با گذاشته بود خیلی زود خودش را نجات داد. این دختر نزد پلیس رفت و خواست او را از سر نوشت شومی که دارد، نجات دهد. الناز که گریه می کرد، به پلیس گفت: وقتی می خواستم از خانه فرار کنم فقط به یاد کتک های پدرم بودم که گاه گذاری با سیم و کمربند به جان من می افتاد. برادرم با نگاه های کودکانه از من می خواست ترکش نکنم، قول دادم وقتی کار خوبی پیدا کردم سراغ او بروم و با خود بپرَم. دختر ۱۶ ساله ادامه داد: با مانتو و مقنعه مدرسه از خانه خارج شدم. می خواستم با آن مقداری که حروفچینی و کامپیوتر بلد بودم شغلی دست و پا کنم. چشمانم پر از اشک بود که در راه روی برادرم بستم. هزار فکر داشتم و نمی دانستم از کجا شروع کنم. به هر شر کتی رفتم دست خالی برگشتم. بعضی ها با نیش و کنایه حرف هایی به من می زدند که تا آن لحظه فقط از زبان برخی همکلاسی هایم شنیده بودم. خجالت می کشیدم. به همه جاسر زدم، حتی به مطب پزشکان. می خواستم هر طوری شده کاری دست و پا کنم اما نشد. مقداری پول همراهم بود که توانستم ناهاری بخورم. وقتی خسته شدم به پارک لاله رفتم روی صندلی نشستم و برای این که کسی متوجه فراری بودن من نشود کتاب درسی ام را باز و شروع به خواندن آن کردم.

■ **وحشت از بازگشت**

الناز مکتبی کرد و گفت: غروب شد، دلیره زیادی داشتم، می دانستم پدرم و نامادری ام حسابی کلافه هستند. با با حمید خیلی تعصبی بود اگر من را نمی کشت حتما جنازه ام را به بیمارستان می فرستاد. از سویی به خاطر فرار پشیمان بودم و از طرفی دلم برای برادرم تنگ شده بود. می ترسیدم به خانه برگردم. می دانستم سر نوشت بدی در انتظارم است. شاید در خانه زندانی می شدم.

■ **نامادری**

دختر فراری به گریه افتاد و گفت: برادرم بدون من خیلی تنها می ماند. هر وقت برای مادرم که فوت کرده دلتنگی می کرد، روی پاهای من می خوابید. با یاد بهزاد به گریه افتادم؛ وقتی مامان فخری رفت شیرینی های زندگی مان تلخ شد. همه زیر پای پدرم نشستند و از دختر عمه اش تعریف کردند، بیچاره با یام تسلیم شد و ما را بدبخت کرد. دختر عمه ای که وارد زندگی مان شد، اخمو، عبوس و پرفیس و افاده بود. انگار کلفت او بودم. شهین خانم وقتی حامله شد انگار من بهزاد هوویش بودیم. با بهانه های مختلف می خواست از دست ما راحت شود. انگار همان دختر مهربانی نبود که وقتی من و مامانم را می دید موهای من را بازی می دادو گونه هایم را می بوسید.

■ **آشنایی در پارک**

الناز اظهار کرد: نمی دانستم شب را چه کنم. روی نیمکت پارک گریه می کردم ترس و وجودم را گرفته بود. دوستی را بین دو دستم گرفته بودم و سعی می کردم گریه های بی صدا باشد. وقتی دستی شانه هایم را تکان داد بی اختیار فریادی کشیدم. یک زن ۵۰ ساله که صورتی خندان و مهربان داشت پشت سرم ایستاده بود. وقتی گفت چرا گریه می کنی؟! به یاد مادرم افتادم و خودم را در آغوش انداختم. انگار می دانست دختر فراری هستم. نوازشم کرد و گفت از این اتفاقات زیاد می افتد. انگار می دانست پدرم را کتک می زند. رگ خواب مرا در دست داشت. وقتی دلداري اش تمام شد دستم را گرفت و از روی نیمکت بلند کرد و خواست همراه او به خانه اش برورم.

■ **ننه لیلا**

دختر گریان به گوشه ای خیره شد و ادامه داد: آن زن خودش را ننه لیلا معرفی کرد و گفت تا الان خیلی دختر فراری دیده است و سعی کرده آنان را به خانه هایشان بازگرداند. به او گفتم که پدرم با همه فرق دارد، من را خواهد کشت و دیگر نمی توانم برگردم.

خانه اش در جنوب تهران بود. وقتی با او قدم می زدم همسایه ها نگاه خاصی به من و ننه لیلا داشتند. او گفت که توجهی نکنم تا این که وارد خانه اش با دیوارهای قدیمی شدم.

■ **خانه فساد**

دختر دانش آموز ربه افسر پلیس عذرخواهی کرد و گفت: آن جادو دختر را دیدم که با لباس بسیار شیک و آرایش غلیظ به استقبال ننه لیلا آمدند. میتر اوترانه هر دومی خندیدند و با دقت من راوارسی می کردند. وقتی از زبان ترانه شنیدم که به ننه لیلا گفت چه تیکه ای تور کردی! احساس کردم قلمم خوابیده است. ترس همه وجودم را گرفته بود. از همکلاسی هایم شنیده بودم که بعضی از زنان، دختر فراری ها را می فروشدند اما ننه لیلا چهره ای مهربان داشت. با چشم غره های این زن، دو دختر ساکت شدند. آن شب به من غذای خوبی داده شد و اجازه دادند در اتاق استراحت کنم. نخستین شبی بود که تنها تا ساعت ۱۱ شب بیرون از خانه بودم. باز به یاد برادرم افتادم. حتما با گریه خوابیده بود.

بیرون در اتاق صداهای مردانه ای شنیده می شد که با میتر اوترانه شوخی می کردند. وقتی همه جا را سکوت گرفت و آن دو دختر خانه را ترک کردند، ننه لیلا سراغ من آمدنوازشم کرد و گفت: دخترم اگر نزد من بمانی با وجود این که روزهای نخست سخت است بعد دیگر عادت می کنی و مانند این دو دختر روحیه خوبی پیدا خواهی کرد در غیر این صورت سر نوشت بدی خواهی داشت و این بار گرگ های جامعه گمی می کنند. خواهند درید و آثار روانی اش بدتر و بیشتر است. ننه لیلا از اتاق خارج شد و من شنیدم به زنی که مهمان خانه بود، گفت: این دختر را فردا به آرایشگاه ببر و برای مهمانان آماده کن.

■ **فرار از فساد**

الناز گفت: احساس می کردم چاره ای جز پذیرفتن این سر نوشت تلخ ندارم، می خواستم با این ماجرا کنار بیایم. آن شب گریه می کردم که خوابم برد و صبح با فریادهای دختر ی از خواب پریدم. ترانه بود، گریه می کرد و ناسزا می گفت. وقتی دقیق شدم دیدم از زندگی اش می نالد و ننه لیلا سعی می کند او را آرام کند و مدام می گفت که دختر تازه وارد می ترسم. فهمیدم منظور من هستم همان جاتصمیم گرفتم. فرار کنم. من و ترانه از خانه ننه لیلا خارج شدیم او با آرایش غلیظ سعی کرده بود نااحتی اش را پنهان کند که به او گفتم تو به خاطر فرار از خانه ناراحتی؟! این

## بررسی حوادث

# تصمیم بزرگ دختر فراری در خانه فساد

■ **تحلیل کارشناس**

**گمگشتگی هویت**

**پاشنه آشیل دختران فراری**



دکتر امان... قرایی
مقدم جامعه شناس
و استاد دانشگاه/
فرار دختران
از محیط خانه و خانواده دلایل

مختلفی دارد. از نگاه جامعه شناختی، دخترانی که فرار را به حضور در خانه و محیط خانواده گی ترجیح می دهند، دلایل خاصی دارند که به آن می پردازیم. فقر شدید، طلاق والدین و اعتیاد اعضای خانواده، خشونت های خانوادگی از سوی پدر، مادر یا برادر در فرار دختران از خانه نقش به سزایی دارد. ترس عامل دیگری است که سبب می شود دختران از خانه فرار کنند و این ترس اغلب از سوی پدران یا برادران غیرتی، تعصبی یا خمشگین به این دختران تسلط پیدا می کند. زورگویی و پر خاشگری اعضای خانواده و تحمیل برخی عقاید باعث می شود دختران از خانه فرار کنند بدون آن که بدانند قرار است بیرون از محیط خانه چه بلاهای هولناکی را تحمل کنند. البته گروه همسالان نیز در پدیده فرار از خانه نقش دارند. برخی دختران در مهارت نه گفتن ضعیف هستند و تحت تاثیر گروه همسالان برای تجربه هیجانات خاص سنی خود مرتکب این اقدام می شوند. رفتار بد برخی والدین با دختران شان سبب می شود این دختران از زندگی ناکام شوند و به دلیل تشدید محرومیت ها و کمبودهای عاطفی و مالی فرار از خانه را ترجیح دهند. البته پدیده فرار از خانه بیشتر در کلان شهرها دیده می شود زیرا دختران در شهرهای کوچک از انجام این رفتار می ترسند و از بی اعتباری ویی اعتماد شدن والدین و خانواده خود واهمه دارند. عامل اصلی فرار دختران از خانه طلاق والدین است. جدایی پدر و مادر از یکدیگر و نبود سرپرست مناسب در خانواده، فرار از خانه شیعوع فرار دختران از خانه، نقش به سزایی دارد. سبک زندگی و نوع تربیت خانوادگی در بروز این پدیده هولناک اجتماعی تاثیرگذار است. اگر سبک تربیتی و خانوادگی والدین سخت گیرانه باشد، قطعا دختران به راحتی در فکر فرار از خانه خواهند بود. بخشی از دلایل مربوط به فرار دختران از خانه نیز به خاطر مشکلات شخصیتی خود دختران است زیرا در سن نو جوانی دچار گمگشتگی در هویت می شوند و همین بحران هویت آن ها را با معضلات این چنینی روبه رو می کند. فرار دختران از خانه به دلیل برقراری ارتباط با جنس مخالف نیز دلیل دیگری است که از نگاه جامعه شناختی می توان به آن پرداخت. برخی دخترانی که شخصیت شان کامل نشده است و رفتارهای آنی و تکانه ای از خود بروز می دهند و مهارت حل مسئله ندارند در ارتباط با جنس مخالف هیجانات خود را کنترل نمی کنند و تصمیم به فرار از خانه می گیرند. این دختران آسیب دیده بعد از پشیمانی و بازگشت به خانه و محیط خانواده نیاز به دلجویی از سوی والدین دارند و باید مراعات حال و روحیه آن ها را کرد. چنانچه این دختران از سوی خانواده حمایت نشوند، باز هم فرار از خانه را تکرار می کنند و فساد ویی اخلاقی را جامعه رواج پیدا می کند. اورژانس اجتماعی حمایت خانواده و جلسات مشاوره ای به راحتی این دختران آسیب دیده را به کانون خانواده بازمی گردانند.

### بازداشت مقصران مرگ عماد کوچولو

پیمانکار و نصاب شرکت اجرای طرح گیت های محوطه ورزشگاه آزادی به اتهام قتل غیر عمد عماد دستگیر شدند. آن ها ابتدا وثیقه گذاشته بودند اما نظریه کارشناسان کافی بود تا قرار بازداشت موقت آن ها صادر شود. شامگاه دوشنبه ۲۵ شهریور امسال، در دقیقه ۸۰ بازی دو تیم پرسپولیس و صنعت نفت آبادان پس رچه شش ساله ای به نام عماد در نزدیکی گیت ورود و خروج ورزشگاه آزادی دچار برق گرفتگی شدو در همان محل حادثه به کام مرگ فرو رفت. بدین ترتیب بازپرس جنایی تهران با ورود به پرونده ابتدا دستور بازداشت پیمانکار را صادر کرد و تحقیقات پلیسی از همان روز نخست آغاز شد و دو کارشناس ایمنی کار و برق برای بررسی های بیشتر وارد محل شدند. کارشناسان پس از بررسی های تخصصی، سهل انگاری و ایمن نبودن محوله راعت این حادثه مرگبار اعلام کردند که در همین زمینه بازپرس مرادی از شعبه ۲ دادسرای امور جنایی تهران دستور بازداشت پیمانکار و نصاب شرکت مجری اجرای طرح گیت های ورزشگاه آزادی را اعلام کرد. در بررسی های بیشتر مشخص شد کارگاه فاقد اصول ایمنی بوده و سیم کشی نیز دچار نقض است. بنا بر این گزارش، پیمانکار و نصاب شرکت با اتهام قتل غیر عمد در اختیار ماموران اداره ۱۰ پلیس آگاهی تهران قرار گرفته اند.